

رفتارهای ارادی آدمی همه بر پایه حب و شوق او استوارند و چون محبتی نباشد، حرکتی رخ نمی‌دهد و رفتاری از انسان سر نمی‌زند؛ از این رو باید درباره محبت و عشق به دقت اندیشید و با تعصب و ورزیدن بر باوری، راه را بر تحلیل و نقد دیگران نبست. اینک برآنیم که تحلیلی دیگر و تقریری متفاوت از عشق ارائه کنیم و آن گاه به داوری درباره صحت و سقم عشق بنشینیم؛ بدون آنکه بر یافته‌های خود تعصب ورزیم و خود را از معرض نقد دیگران خارج سازیم که «نحن ابناء الدلیل».

پیش از هر سخن باید به این پرسش پاسخ داد که آدمی چه چیز را دوست می‌دارد؟ به چه چیز گرایش پیدا می‌کند؟ اصلاً چه چیز دوست داشته می‌شود؟ و محبت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟ در مقام پاسخ، فارغ از هر ایده و عقیده‌ای باید گفت بدون شک جز کمال دوست داشته نمی‌شود و به چیزی جز آن، گرایش پیدا نمی‌شود. کاستی که نقطه مقابل کمال است، هرگز متعلق دوست داشتن قرار نمی‌گیرد؛ زیرا کاستی چیزی نیست تا دوست داشته شود و به آن گرایش پدید آید. پس هر کس یا هر چیزی که دوست داشته شود، از آن رو دوست داشته می‌شود که کمالی در او دیده شده است و آن چه کمالی در او دیده نشود، دوست داشته نشده و به آن اعتنا نمی‌شود. کمالی که چشم دل را به خود جلب کرده و آدمی را مجذوب خویش می‌سازد، گاه کمالی است که در مرتبه مادی جلوه کرده و کمال مادی خوانده می‌شود؛ همچون زیبایی گل‌های گلستان و جمال چهره خوبرویان، و گاه از سنخ خصلت‌های باطنی انسان بوده که کمال روحی نامیده می‌شود؛ مانند شجاعت و مردانگی که از زیبایی‌های روح بشر است.^۱ به هر حال آنچه دوست داشته می‌شود کمال است؛ خواه مادی باشد، خواه غیرمادی.^۲ دوست داشتن کمال هم امری فطری و گریزناپذیر است؛^۳ از این رو نباید و نمی‌توان در صدد نفی آن برآمد که لا تبدیل لخلق الله (روم / ۳۰). اگرچه دوست داشتن زیبایی از سنخ مادی آن باشد، هماهنگ با فطرت آدمی بوده و ایرادی بر آن نیست؛ پس نشاید که نکوهش شود و نباید از آن بازداشت.^۴

اما عشق، آن چنان که گفته‌اند، دوست داشتنی به غایت و در نهایت است.^۵

کز حد چو بیرون شود محبت عشقست به نزد اهل وحدت^۶

محبت عاشق به معشوق تا آنجا رسد که او را دیوانه و مبهوت محبوب ساخته و از دیدن و

شنیدن صورت و صدای غیر او، کور و کر می‌سازد که «العشق یعمی و یصم»^۷

نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر عقل از سودای او کور است و کر^۸

از این رو است که می‌توان عشق را محبت انحصاری نامید؛ زیرا در این حال، دل محب در حصر محبت محبوب است و جز در یاد و اندیشه او نیست. اکنون پرسش از درستی و نادرستی، و خیر و شر عشق است که آیا عشق، چنان‌که برخی گفته‌اند، از جمله بیماری‌های روح است که باید در علاجش کوشید یا عامل مهمی برای رشد و کمال آدمی است؟ البته باید دقت داشت که این پرسش و پاسخ‌های گوناگونی که به آن داده‌اند، در حوزه عشق به خدا نیست که آن، غایت حرکت جهان و نهایت آرزوی عارفان است که در تحصیل و نگهداری‌اش از همه چیز می‌گذرند.

ما کار و دکان و پیشه را سوخته‌ایم شعر و غزل و دو بیتی آموخته‌ایم
در عشق که او جان و دل و دیده ما است جان و دل و دیده، هر سه را سوخته‌ایم^۱

عشقی موضوع سخن است که به غیر خداوند و نه برای خدا باشد که دوست داشتن هر چیز و هر کس برای خدا، دوست داشتن خدا است و از دیدگاه فیلسوفان، سخن از عشقی نیست که در طول عشق خدا باشد، بلکه بحث از عشقی است که در عرض عشق خدا است؛ همچون عشق‌های اسطوره‌ای که خواب از چشم عاشق می‌ربود و غیرممکن‌ها را در وصول به معشوق با دست عاشق ممکن می‌ساخت. حکایت شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون از جمله این عشق‌ها است؛ حال چه غرایز را در آن دخیل بدانیم یا آن را عاری از پیرایه‌های غریزی بینگاریم که در هر دو صورت، حکایت آن، حکایت عشقی است که موضوع سخن ما است.

اکنون برای داوری دقیق درباره عشق، بهتر است به تحلیل مفهومی و ماهوی این مقوله بپردازیم تا شناختی عمیق‌تر از آن نصیبمان شود. همان‌طور که اشاره شد، عشق را می‌توان محبتی انحصاری نامید؛ زیرا شدت محبت در عشق به اندازه‌ای است که عاشق را از دیدن هر کسی غیر از محبوب، بازمی‌دارد و هم از این رو می‌توانیم عشق را به دو جزء «محبت» و «انحصار» تحلیل کنیم و آن گاه هر یک از آن دو را به بررسی کشیم. اما درباره محبت همان گونه که گذشت، باید گفت که محبت، فقط به کمال تعلق می‌گیرد و آدمی جز کمال را دوست نمی‌دارد. انسان، زمانی عاشق کسی می‌شود که در او کمال یا کمالاتی دیده باشد؛ خواه آن کمال، مادی باشد؛ چنان‌که چهره زیبای خویرویان از بسیاری دلبری کرده و آنان را شیفته می‌سازد، خواه آن کمال از خصال زیبای روح آدمی باشد؛ همانند خصلت‌های والای امیرمؤمنان علی (ع) که جهانی را شیفته خود ساخته است و خواه ترکیبی از کمالات مادی و روحی، دل را مجذوب خود سازد که در هر سه صورت آنچه آدمی را شیفته خود ساخته است، کمال است و او را به خاطر این دوستی نمی‌توان سرزنش کرد؛ چراکه اقتضای فطرت

آدمی دوست داشتن کمال است. بنابراین نمی‌توان از او خواست چهره زیبایی را که مجاز به دیدنش است، دوست ندارد و از اخلاق زیبا بگریزد. اما درباره انحصار عشق می‌توان گفت حصر نگاه عاشق در معشوق، آنجا که کمال او منحصر به او نباشد، توهمی بیش نیست؛ زیرا عاشق، آن را منحصر در معشوق می‌بیند و این، معلول نگاه قاصر و تنگ‌نظری عاشق است. به این معنا که اگر آن کمال را فقط در فردی که او را دوست دارد، ببیند و نتواند به همان کمال در وجود دیگران توجه کرده و آن را مشاهده و احساس کند، گرفتار توهمی در بینش شده است؛ زیرا واقعیت غیر از آن چیزی است که او مشاهده و احساس می‌کند. البته باید توجه داشت که ممکن است عاشق، به وجود آن کمال در دیگران آگاه باشد، ولی به علت بهت و حیرتی که از جلب توجه به محبوبش پیدا کرده، توجهش به آن کمال در دیگران جلب نمی‌شود و این همان واقعیتی است که می‌توان از آن به بینش قلبی در برابر دانش عقلی یاد کرد. عاشق، کمال دوست داشتنی را جز در محبوبش نمی‌بیند؛ اگرچه از وجود آن در دیگران آگاه باشد ۱۰. از این رو است که محبتش در انحصار محبوب قرار می‌گیرد و همه توجهش به او جلب می‌شود. پس غیر او را نمی‌بیند و به غیر او نمی‌اندیشد، در همه چیز و همه جا به یاد او است، او را می‌جوید، برای او حرکت می‌کند، با خیال او به خواب می‌رود، خواب او را می‌بیند و با یاد او از خواب برمی‌خیزد.^{۱۱}

اما در صورتی که کمال دوست داشتنی در انحصار محبوب باشد و در کسی و چیزی جز او یافت نشود، انحصار محبت نه فقط از توهم نبوده و امری واقعی است که باید غیر از آن را از دل دور ساخت تا واقعیت از دل نرود و هم از این رو است که عارفان فقط عشق به خدا را عشق حقیقی و واقعی و به دور از هر پندار و توهمی می‌دانند؛ چراکه کمالات در انحصار او است و در دیگران فقط جلوه می‌کند.

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد^{۱۲}

اکنون با اتکا به آنچه بیان شد، می‌توان گفت عشقی که موضوع سخن است، از آن جهت که دوست داشتن است، با هیچ اشکالی رو به رو نیست و نباید عاشق را برای محبتش به کمال محبوب سرزنش کرد که این رفتاری مخالف فطرت انسانی است؛ بلکه ایراد در انحصاری بودن آن است که این از پندار عاشق نشأت می‌گیرد؛ از این رو آن گاه که در مقام چاره برآیم، نباید عاشق را بر محبوب بشورانیم و او را برای محبتش نکوهش کنیم؛ چنان‌که برخی به غلط در علاج عشق، سفارش بر به یاد آوردن کاستی‌های محبوب می‌کنند تا با راه یافتن یاد

کاستی‌های محبوب به دل، مهر محبوب از دل عاشق بیرون رود و دل از او کنده شود. این روش، چنان‌که خواهد آمد، روشی ناصواب است و نباید به کار بست راه درست آن است که در رفع اشکال عشق کوشیده شود و در عشق، اشکالی جز پندار انحصار نیست که عاشق را از دیدن کمالات دیگر خلاق خدا محروم ساخته است و چنان‌که خواهد آمد، راه گذر از عشق مجازی به سوی عشق حقیقی، ناپود کردن محبت به اغیار نیست، بلکه شکستن حصر و رهیدن از انحصار است که راه رسیدن به خدا از میان آفریدگان او می‌گذرد.

انواع حصر

کمالاتی که آدمی به آن گرایش پیدا می‌کند، همه از یک سنخ نبوده و در یک مرتبه جای نمی‌گیرد. برخی مادی و برخی غیرمادی هستند و به همین جهت حصر نگاه عاشق در فرد صاحب کمال نیز گوناگون است.

۹۳

محصور شدن نگاه عاشق به فرد صاحب کمال، گاه او را از دیدن کمالات فراتر و بالاتر از آنچه در محبوب یافته، محروم می‌کند که در این مقاله آن را «حصر طولی» می‌خوانیم و گاه از دیدن کمالات هم عرض آن، که در دیگران است، بازمی‌دارد که آن را «حصر عرضی» نام می‌نیم؛ برای مثال گاه آدمی با دیدن چهره‌ای زیبا که از سنخ کمالات مادی است، چنان مبهور می‌شود که از نظر بر کمالات باطنی و خصال روحی که در دیگران است، بازمی‌ماند تا آنجا که در مقام انتخاب، چهره زیبا را بر روح زیبا ترجیح می‌دهد؛ چنان‌که بسیاری از وصلت‌ها بر پایه زیبایی چهره و اندام و بدون توجه به روحیات و خلیات صورت می‌گیرد. گاهی هم دیدن خصلت روحی زیبای محبوب، او را چنان شیفته می‌سازد که از دیدن همان خصلت یا خصلت‌های زیبای روحی دیگران بازمی‌ماند. به هر صورت در هر دو حال نگاه عاشق در محبوبش حصر می‌شود و حصر شدن نگاه عاشق در معشوق، چنان‌که گذشت، بر پندار استوار است و عاشق را از توجه به واقعیت بازمی‌دارد.

علت حصر شدن محبت

آدمی از آغاز به اقتضای فطرت کمال‌جویش به کمال گرایش نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که کمال را دوست می‌دارد و به آن علاقه‌مند می‌شود. علاقه و گرایش نوزاد به مادر، با این احساس که مادر نیازش را برآورده می‌سازد، از آغازین نمودهای این حقیقت است. البته از آنجا که انسان، پیش از یافتن هر کس، ابتدا خود را می‌یابد، پس طبیعی است که خود را

دوست بدارد و به خود علاقه‌مند باشد که از آن به «حب ذات» تعبیر می‌کنند. علاقه به خود از آغاز حیات با انسان همراه است؛ ولی این علاقه مانع از توجه او به کمالات دیگران نمی‌شود. با تربیت‌های ناصواب که شرح آن از عهده این مقال خارج است، توجه آدمی به خود معطوف و محصور شده و در حصر خویش گرفتار می‌شود؛ به گونه‌ای که خود را می‌بیند، به خود می‌اندیشد، برای خود می‌طلبد و از آنچه به زیانتش است می‌گریزد. اگر به دنیا رو می‌آورد، برای خود رو می‌آورد و اگر حاضر به اطاعت از فرامین الهی بشود نیز برای مصلحت دنیا و آخرت خویش چنین می‌کند؛ اگرچه در اندازه نگاه به خود، بین او و دنیادوستان فرق بسیار است. این توجه به خود، همان چیزی است که از آن به انانیت تعبیر می‌کنند. البته این نگاه گاه به اندازه‌ای قوت می‌یابد که هیچ چیز و هیچ کس را جز خود نمی‌بیند، به خود می‌بالد و از دیدن کمالات خویش به عجب گرفتار می‌شود. در مقابل، به ارزش‌ها و کمالات دیگران بی‌اعتنا می‌شود تا آنجا که یا آنها را نمی‌بیند یا با عناوینی از قبیل وظیفه و تکلیف در بی‌ارزش جلوه دادن کمالات افراد می‌کوشد؛ برای مثال اگر از کسی خدمتی مشاهده کند، به جای تمجید و تکریم، می‌گوید خدمت کردن وظیفه او است و باید چنین می‌کرد. او نمی‌خواهد و بلکه نمی‌تواند خوبی‌های دیگران را ببیند و برعکس، توجهش به عیوب دیگران به سرعت جلب شده و زبان به ملامت آنها می‌گشاید. عیب‌های خود را نمی‌بیند و برای هر اعتراضی، توجهی آماده می‌سازد. این است که می‌توان گفت، محبت را در خویش زندانی ساخته و از دوست داشتن دیگران عاجز می‌شود. خود را دوست دارد، شیفته خود می‌شود و حتی با هر کس دوستی کند، نه برای آن است که او را دوست دارد، بلکه فقط برای آن است که او را برطرف کننده نیازی از نیازهای مادی یا روحی - روانی‌اش می‌بیند؛ از این رو تنها است و از تنهایی رنج می‌برد و صد البته که این تنهایی، نتیجه خودخواهی‌های خود او است؛ چراکه فقط خود را باور دارد و فقط خود را می‌بیند و ارتباطش با دیگران ارتباطی ایزاری است؛ به این معنا که دیگران را به چشم ایزاری در برآورده کردن نیازهایش می‌نگرد.

میزان تنهایی انسان به اندازه و شدت انانیت او بستگی دارد. اگر انانیت با قوت و شدت، ظرف وجود او را پر کند، تنهاترین فرد خواهد بود و هر اندازه از انانیتش کاسته شود، از تنهایی دور می‌شود. در رنج این تنهایی است که گاه با کمالی از کمالات در دیگری رو به رو می‌شود که خود را محتاج به آن احساس می‌کند و به آن علاقه‌مند است و چون آن را در خود نیافته و قابل تحصیل برای خود نیز نمی‌بیند، به صاحب آن دل می‌بندد و شیفته او می‌شود. مواجهه فردی که باب دیدن کمالات دیگران را بر دل خود بسته است با چنین صاحب کمالی،

چنان او را مبهوت می‌سازد که سبب حصر نگاه او به صاحب کمال می‌شود تا آنجا که این بهت، او را از دیدن همان کمال در دیگران محروم می‌کند. جلب شدن توجه عاشق به کمال محبوب، گامی مثبت در خروج او از خودخواهی و خودبینی است؛ چراکه او موفق به دیدن کمال در غیر خود شده است و برای همین قلبش از حصر توجه به خویش خارج شده و متوجه دیگری هم شده است از این رو عاشق، برتر از کسی است که فقط به کمالات واقعی یا پنداری خویش توجه دارد؛ زیرا او یک گام از خود فاصله گرفته است و به اندازه همان یک گام به واقعیت نزدیک شده است. عاشق، توانسته کمال دیگری را ببیند، احساس کند و به باور برسد؛ ولی مشکل او در حصر نگاه باطنی او به محبوب خویش است که اتفاقاً این تنگ‌نظری هم از آثار همان انانیت در وجود او است. البته فرد خودخواه و خودبین، چشم دل را بر دیدن کمالات دیگران بسته است؛ ولی عاشق، چشم دلش بر دیدن کمال محبوب باز شده است؛ لکن باید دقت داشت که چشم دل عاشق فقط به اندازه دیدن کمال محبوب باز شده و کمال دیگران را نمی‌بیند و هم از این رو است که عاشق را به تنگ‌نظری توصیف کردیم؛ چراکه او فقط یک نفر را می‌بیند. حال آنکه کمالات در دیگران نیز جلوه و نمود دارد؛ ولی به هر حال، وضع و حال عاشق از وضع و حال فرد خودخواه خودبین، بسی بهتر و ستوده‌تر است. عاشق یک گام پیش آمده است؛ حال آنکه خودبین در دوزخ خودخواهی‌اش گرفتار مانده است. عاشق، توفیق گذر از خود و دیدن دیگری را پیدا کرده است؛ در حالی که خودبین در حصر خویش گرفتار است و در رنج خودپرستی خواهد مرد.

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی^{۱۳}

البته عاشق هم حصر را به کمال نشکسته و دیوار آن فرو نریخته است؛ وگرنه کمال را در همه جا و همه کس می‌دید و در اسارت یک تن گرفتار نمی‌آمد؛ ولی به هر حال او چشم دل را بر دیدن کمالی خارج از خود گشوده است، اگرچه آن را کامل باز نکرده باشد.

راه شکستن حصر عشق مجازی

اکنون باید از چگونگی سیر کمالی عاشق و حرکت او به سوی عشق حقیقی سخن گفت. چگونه می‌توان از این گذرگاه گذشت و در آن توقف نکرد و عمر به پایان نرساند؟ برخی به علت عدم تحلیل درست از عشق‌های مجازی آن را یکسره بیماری و درد پنداشته و به ناپودی آن سفارش می‌کنند. آنها می‌گویند اگر در کسی عشقی پدید آمد، باید در صدد ناپودی‌اش برآمد و شیوه درمان هم چنان‌که گذشت، یادآوری کاستی‌های محبوب است. وقتی پیوسته به

کاستی‌ها و عیوب محبوب اندیشیده شود، از شدت محبت به او کاسته شده و عشق او از دل عاشق بیرون می‌رود؛ زیرا آدمی به اقتضای فطرتش از نقص بیزار و گریزان است. پس اگر توجهش به نقص و کاستی کسی یا چیزی جلب شود، از علاقه‌اش به او کاسته خواهد شد تا آنجا که نفرت به جای علاقه در دل خواهد نشست. آنها با این توضیح، راه درمان عشق را توجه دادن پیوسته عاشق به کاستی‌های محبوبش معرفی می‌کنند؛ غافل از آنکه عاشق با دلبستگی به محبوب، توفیق گذر از خود و دیدن کمال دیگری را پیدا کرده است؛ پس با راهنمایی او به کاستی‌های محبوب، چشم او را بر دیدن کمالات محبوبش می‌بندیم و او را از راه آمده بازمی‌گردانیم. او با عشق به دیگری از خود خارج شده است و ما با این شیوه، او را دوباره به حصر خود بازمی‌گردانیم و به خود متوجه می‌سازیم. با آنکه با این روش به ظاهر درد عشق او را درمان کردیم، ولی او را به درد خودخواهی بازگردانیدیم که این بدترین درد است.^{۱۴} این درست نیست که چشمی را که بر کمال دیگری باز شده است، به جرم مات ماندن در محبوب، دوباره ببندیم و آن را به کوری مجدد محکوم سازیم که ناپیایی بدتر از تنگ‌نظری است.

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی
وانگه برو که رستی از نیستی و هستی
گر جان به تن ببینی مشغول کار او شو
هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی^{۱۵}

اکنون اگر راه پیش گفته نادرست است، پس راه درست کدام است؟ چگونه می‌توان عاشق مبهوتی را از توجه به عشق زمینی‌اش، متوجه عشقی برتر کرد و او را به سمت و سوی خدا به حرکت درآورد؟

برای پاسخ به این پرسش است که به تحلیل عشق پرداختیم و آن را به دو جزء «دوست‌داشتن» و «حصر بینش عاشق در محبوب» تجزیه کردیم. با این تجزیه بر ما معلوم شد که این فقط حصر عشق است که بر پندار استوار است و هم از این رو فقط باید با این پندار در افتاد و به فکر چاره‌ای برای رفع آن بود و هرگز نباید با جزء نخست به مقابله پرداخت که این برخلاف فطرت بوده و عاشق را به خودخواهی سوق می‌دهد. اکنون که کانون توهم و اشکال در عشق مجازی آشکار شد، می‌توان با معرفت در درمان آن کوشید. اگر حصر نگاه عاشق به معشوق، کانون درد و بیماری عاشق باشد، پس باید آن را شکست تا عاشق از تک‌بینی و کوتاه‌بینی برهد. باید افق دید عاشق را توسعه بخشید تا از بهت محبوب درآید؛ البته بدون آنکه از او متنفر شود که تنفر از دیگری، مطلوب عقل و شرع نیست. او باید بدون آنکه از محبوبش بیزار شود و از محبتش فاصله بگیرد، فقط از اسارت او درآید. او باید بتواند کمال را در هر کجا و هر کس که هست ببیند. در این صورت است که دیگر به اسارت هیچ مخلوقی

درنخواهد آمد؛ با آنکه همگان را از صمیم جان دوست خواهد داشت. با این محبت توسعه یافته و فراگیر است که او از بند عشق مقید خویش رهیده و عاشق کمال بی‌قید و حصر می‌شود و در بند اسارت او قرار می‌گیرد که این همان عشق به خدا است و صد البته که به اسارت این محبوب درآمدن، عین کمال یافتگی است؛ چراکه این اسارت بر واقعیت استوار است و از هر پنداری پاکیزه و به دور است و اگر با دقت نظر کنیم، خواهیم دید که این قید درحقیقت قید نیست؛ زیرا با هر قید، اموری از حوزه امر مقید خارج می‌شود و آنگاه که محبت مقید شود، آدمی از دیدن دیگر امور محروم می‌شود؛ حال آنکه همه کمالات از آن خدا است و با محصور شدن نگاه دل به خدا دیگر کمالی نمی‌ماند که با این حصر از آن محروم بمانیم. پس این حصر، حصر نیست؛ بلکه عین آزادی از هر حصر و اسارتی است. ولی وقتی انسان، عاشق غیر خدا می‌شود، چون کمال را در حصر او می‌بیند، از دیدن جلوه همان کمال در دیگران محروم می‌ماند؛ از این رو در این عشق به واقع اسیر و محصور است. پس برای رهایی از اسارت باید بکوشد.

۹۷

همان‌گونه که بیان شد، حصری که عاشق گرفتار او است، گاه حصر عرضی و گاه حصر طولی است. اما برای شکستن حصر عرضی باید عاشق را به جای یادآوری کاستی‌های محبوب، به یادآوری کمالات دیگران سفارش کرد تا با یادآوری پیوسته، چشم او بر کمالات دیگران نیز باز شود؛ به گونه‌ای که محبت او فراگیر شود و از حصر عشق برهد. با رهیدن از حصر عشق، گویی روحش توسعه یافته و به اندازه محبتش به خلاق، بزرگ می‌شود. با این توسعه است که به طور کامل از حصر خویش آزاد شده و عاشق خدا می‌شود که عشق خدا در گرو رهیدن کامل از خود است و هم از این رو بر این باوریم که آدمی زمانی می‌تواند عاشق خدا شود که دوستدار آفریدگان او شود؛ زیرا با دیدن کمال در همه جا و همه کس، قیود پنداری کمال می‌ریزد و کمال مطلق دیده می‌شود. توضیح بیشتر آنکه متعلق مهر و محبت انسان، چنان‌که گذشت، کمال است نه کاستی. از سوی دیگر برای کاستی در ذات کمال، راهی نیست؛ به این معنا که در ذات کمال، جز کمال یافت نمی‌شود و به ذات کمال، جز کمال نمی‌توان نسبت داد و به همین دلیل است که برخی حکیمان و اغلب عارفان الهی، کمال را منحصر به ذات باری می‌دانند و آدمی را با فرض عشق به هر کس یا هر چیز، عاشق حقیقی خدا می‌دانند؛ اگرچه خود غیر از این بیندارد. توضیح آنکه او خود می‌پندارد که فلان کس یا فلان چیز را دوست دارد، در حالی که او درحقیقت خدا را دوست دارد و خود، چیز دیگری توهم می‌کند. پس باید توهمش را برطرف ساخت تا ببیند که درواقع عاشق خدا بوده است و

این معنای محصل و قابل تصویری است که از عشق خدا و گذر آدمی از پندار مجاز به حقیقت می‌توان ارائه کرد.

برای توضیح بیشتر باید گفت که برخی از دانشمندان برای محبت به خدا معنایی جز اطاعت از خدا را قابل تصور و مقبول نمی‌دانند.^{۱۶} آنها بر این باورند آن احساس قلبی که آن را محبت می‌نامیم، درباره خدا بی‌معنا است؛ زیرا خداوند متجانس و همانند ما نیست و به تصور در نمی‌آید تا بتوان چنین احساسی به او پیدا کرد. انسان، محب چیز یا کسی می‌شود که او را حس کند یا از او تصویری در ذهن داشته باشد و از آنجا که خداوند منزّه از آن است که تصور شود، پس چنین احساسی درباره او بی‌معنا است و وقتی چنین باشد، گذر از عشق مجازی به عشق الاهی بی‌معنا خواهد بود؛ چراکه عشق در این دو عنوان با یکدیگر تفاوت ذاتی دارد و به یک معنا نیست. ولی بنا بر آنچه درباره تعلق محبت به کمال گفتیم، باید گفت که درحقیقت یک محبت بیشتر وجود ندارد و آن هم محبت به خدا است. این کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری عاشق است که او را بر آن داشته که محبت را در حصر خود یا این و آن کرده و پندارد که خود یا این و آن را دوست دارد و چنانچه در آغاز از خود بگذرد و حصار انانیت شکسته و عاشق شود، سپس از معشوق مجازی نیز گذر کند و کمال را در همه جا و همه کس ببیند، دیگر کمال در قید و صورت کسی دوست داشته نمی‌شود؛ بلکه به عشقی می‌رسد که در هیچ صورت و شمائلی محصور نمی‌شود و این همان عشق به کمال بی‌قید است که به عقیده ما همان عشق به خدا است که از آغاز با آدمی بود، ولی آدمی به آن توجه نداشت؛ چون کمال را در قالب خود یا فرد دیگر می‌دید و آن زمان که بکوشد قالب خود و قالب معشوق مجازی خویش را بشکند و کمال را بدون قالب ببیند و دوست بدارد، بر حقیقت عشق خود چشم گشوده و معشوق حقیقی خود را می‌بیند. فخرالدین عراقی می‌گوید:

نظر مجنون هرچند که بر جمال لیلی است، اما لیلی آینه‌ای بیش نیست... نظر مجنون از حسن لیلی بر جمالی است که جز آن جمال، همه قبیح است و اگرچه مجنون آن را نداند. «ن الله جمیل». غیر او را نشاید که جمال باشد آن را که به خود وجود نبود، او را ز کجا جمال باشد.^{۱۷}

به این ترتیب عشق الاهی چیزی دور از دسترس نیست که بخواهیم جدا از عشق مجازی آن را بررسی و در حقیقتش تردید کنیم یا آن را عاری از صورتی محصل بدانیم؛ بلکه عشق الاهی، یکتا محبتی است که در شریان همه کائنات جریان دارد، همه چیز را به حرکت درمی‌آورد^{۱۸} و به سوی او می‌برد که انا لله و انا الیه راجعون. (بقره / ۱۵۶)

با این نگاه، هیچ عاشقی را در اصل محبتش به محبوب، نمی‌توان متهم کرد که به بیراهه رفته است و عشقش را عشق ندانست و آن را ننگ خواند؛ چراکه عشق او از این جهت، جز محبت به کمال نیست و کمال نیز چنان‌که گذشت، از آن خدا است؛ لکن حصر نگاه در قالب و رنگ است که بر پندار استوار است و باید آن را چاره کرد.

اما در علاج حصر طولی باید عاشق را به کمالات برتر متذکر شد تا در کمال نازل محبوس نماند. یادآوری کمالات روحی و رو به رو ساختن عاشق با کمال یافتگان، تأثیری بسزا در جلب توجه او به کمالات برین دارد. البته رهیدن از حصر کمالات نازلی همچون زیبایی چهره و اندام نیز نباید با بی‌ارزش قلمداد کردن آنها صورت گیرد که هر چه زیبا است، مظهري از اسم جمیل خدا است؛ بلکه در این موارد نیز اصل دوست داشتن بی‌اشکال است و آنچه مشکل است، حصر نگاه عاشق در کمالات نازل است که برای رفع آن باید او را به یاد کمالات عالی انداخت تا در آیینه کمالات نازل، کمالات عالی را مشاهده کند که هر چیز و هر کس، آیت او است و به او راهنمایی می‌کند. سفارش شریعت به ازدواج از یک سو و گذاردن قیود و مرز برای ارتباط جنسی از سوی دیگر برای همین است که آدمی از لذت و زیبایی چشم نپوشد و از سوی دیگر چنان دل خویش را در آن رها نسازد که به اسارتش درآید و بنده شهوت خویش شود. سفارش به ذکر در هنگام التذاذات جنسی، حکایت دقیق دیگری از توجه دادن آدمی به کمالات برین در حال بهره‌مندی از کمالات نازل است. گویی شریعت ندا می‌دهد که ای انسان، چشم بر هیچ کمالی اگرچه نازل است، نبند؛ ولی مبهوت آن هم نشو که از کمالات بالاتر بازمی‌مائی.

پس نهی شریعت از برخی ارتباطات، جلوگیری از محبت و دوست داشتن نیست؛ بلکه گشودن بند اسارت و توسعه محبت است. روابط بی‌رویه جنسی، چنان آدمی را به بند می‌کشد و افق دیدش را کوتاه می‌سازد که از دیدن کمالات روحی بازمی‌ماند. بندگان شهوت، جز به کمالات نازل نمی‌اندیشند و فرصت و توان توجه به کمالات دیگر را نخواهند یافت؛ پس محبتشان محدود به برخی زیبایی‌ها خواهد ماند و از زیبایی‌های حیوانی یا فراتر نخواهند گذارد و این برای انسانی که ظرفیت دوست داشتن همه چیز و همه کس را دارد، بسی ناچیز و حقیر است. انسان می‌تواند چنان شود که همه خلائق را دوست بدارد و عطر عشق در همه جا بپراکند و این جز با دیدن همه کمالات که مقتضی عشق خدا است، ممکن نخواهد شد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از او است عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است^{۱۱}

کسی که نگاه خود را به زیبایی اندام و چهره‌های محدود و تنگ ساخته و از دیدن کمالات عالی محروم می‌سازد، به اندازه نگاهش کوچک و حقیر می‌ماند. او باید چشم باز کند تا همه زیبایی‌ها را ببیند و این وقتی میسر است که التذاذ را با بندگی همراه سازد و در هر التذاذی یاد خدا کند، تا از آن به پرواز درآید نه آنکه به اسارت گرفتار شود. اما اگر قید بندگی از پای خواهش خود گشود، در بند کمالات نازل گرفتار می‌آید و توان پریدن به سوی کمالات متعالی را از دست می‌دهد. قدرت دریافت کمالات عالی در کسی که در امیال زمینی خویش بدون هیچ قید و بندی افراط کند، رو به ضعف می‌گذارد؛ زیرا با گشودن قید، توجه به کمال نازل گسترش یافته و از توجه به کمالات عالی کاسته می‌شود. از سوی دیگر، افراط در عشق‌ورزی به کمالی که فقط بخش کوچکی از ظرف وسیع آدمی را پر می‌سازد، به خنثا شدن لذت آن کمال در آدمی می‌انجامد تا آنجا که او خود را خالی از عشق و محبت به آن کمال احساس می‌کند و چون توان دریافت کمالات عالی هم در او به شدت ضعیف شده است، خود را با احساس نیازی بی‌پاسخ رو به رو می‌بیند که بر دغدغه و اضطراب روانی‌اش می‌افزاید. ارضای بی‌اندازه عشق جنسی در سایه گریز از قیود دینی، زمینه‌ساز رشد و تعالی آدمی به سوی عشق متعالی، آن گونه که برخی ادعا کرده‌اند، نیست. اشو بر این باور است که اگر آزادانه عشق و محبت جنسی ارضا شود، زمینه مراقبه آدمی در حرکت به سوی خدا فراهم می‌شود و هرگونه قیدی که بر این ارضا زده شود، آدمی را در بند این عشق نگه داشته و رشد و تعالی را مختل می‌سازد. او ارضای بی‌حد و مرز گرایش جنسی انسان را سبب رهایی فکر او از قید این خواهش می‌داند و معتقد است که این رهایی، انسان را برای توجه به کمال الهی آماده می‌سازد.

در این باره باید گفت ارضای بی‌قید عشق جنسی از میل آدمی به این رفتار می‌کاهد؛ همچون هر میل دیگری که چون به قوت ارضا شود، از آن کاسته خواهد شد؛ برای مثال اگر آدمی در خوردن و آشامیدن افراط کند، از میلش به غذا و آشامیدنی کاسته می‌شود و چون در ارضای میل شهوانی خویش افراط کند، میلش کاهش می‌یابد؛ البته کاهش میل، همیشه مقتضی رهیدن از قید و آماده شدن برای رشد و تعالی نیست، آن گاه که انسان با افراط در ارضای امیالش، همه توجه خویش را به امیال حیوانی خویش معطوف دارد، زمینه جلب توجه باطن خویش را به کمالات عالی نامساعد می‌سازد تا آنجا که دیگر توانی در دریافت معانی متعالی برای او نمی‌ماند؛ در حالی که خود را نیازمند احساس می‌کند و همان طور که گفته شد در عین احساس نیاز، پاسخی برای نیازش نمی‌یابد و این بر اضطراب درونی‌اش می‌افزاید. از سوی دیگر با ارضای بی‌قید عشق جنسی و تهی ساختن خویش از میل، نشاط دیدن این کمال

را از دست داده و خود را از لذت این کمال محروم می‌سازد. حال آنکه با رعایت قیود الهی و ذکر خدا در ارضای عشق جنسی، در عین لذت و نشاط همیشگی از این کمال، زمینه را برای دریافت کمالات عالی فراهم می‌آورد و این همان چیزی است که ما آن را جمع بین همه کمالات مادی و معنوی در دل محب می‌دانیم و برآنیم که آدمی باید عاشق همه هستی شود و چشم بر همه کمالات بگشاید.

به نظر نگارنده نشاطی که از ارضای امیال و غرایز پدید می‌آید، امری منفی نیست؛ بلکه یاریگر انسان در حرکت به سمت کمالات عالی است. به شرط آنکه چنان بی‌رویه و خارج از حدود و ثغور الهی نباشد که چشم دل را خیره کند و آدمی را هم از نگاه به کمالات عالی بازدارد و هم کشش و جذابیت خود را از دست بدهد. از این رو در شریعت مقدس اسلام ازدواج، سنتی مطلوب شمرده شده است و دوری کردن از آن را نکوهیده‌اند و در عین حال برای آن قیود گوناگون وضع کرده‌اند. استحباب ذاتی این رفتار، حکایت از آن دارد که اگر ضرورتی هم در کار نباشد، این رفتار نیکو است. رسول خدا (ص) زنان را از موارد علاقه خویش در دنیا برشمرد و فرمود:

حُبِّ اِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ النَّسَاءُ وَ الطَّیْبُ وَ جُوعُ قُرَّةِ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ

سه چیز از دنیای شما محبوب من شد: بوی خوش و زنان و نور چشم من در نماز قرار داده شد.

می‌توان گفت که اسلام نخواستار آنست که آدمی هر اندازه به خدا نزدیک می‌شود، از دیدن این کمال محروم شود و توجه به خدا را ملازم با عدم توجه به جلوه‌های او بداند؛ زیرا آدمی باید خدا را در همه جا و همه چیز ببیند و هیچ کس و هیچ چیز را خالی از او نبیند و این معنای صحیح، جمع بین دنیا و آخرت است که برخلاف تصور رهبانیت مسیحی از دنیا و آخرت است. آنان می‌پندارند برای رسیدن به خدا باید بر هر جاذبه و کمالی چشم بست و رهبانیت اختیار کرد؛ همچنین ازدواج نکرد، نخورد، نباشامید و تفریح نکرد. حال آنکه ما معتقدیم باید چشم بر همه کمالات گشود و مراقب بود تا خیره و مبهوت هیچ جاذبه‌ای نشد که حصر، انسان را از دیدن کمالات دیگر باز می‌دارد و این جز با تلاش در دیدن کمالات دیگران و یادآوری کمالات برین میسر نیست. رسول خدا (ص) همان جا که زنان را از موارد علاقه خویش در دنیا می‌شمرد، به نماز اشاره کرده و آن را نور چشم خویش می‌خواند که این چه بسا حکایت از این مهم دارد که ذکر و عبادت برای توجه آدمی به کمالات عالی لازم است تا آدمی در کمالات نازل محصور نشود که حصر، آدمی را از دیدن حقایق برتر محروم ساخته و شقاوت به بار می‌آورد.^{۲۰} از این رو باید در صدد شکستنش برآمد و به دیدن کمال در قالب

فرد یا چیزی دل خوش نکرد. اگرچه عاشق به خاطر دوست داشتن کمال، متهم نیست. از تنگ‌نظری هم معاف نبوده و نیست. او باید بکوشد چشم بر کمالات عالی بگشاید و در بند پندار خویش نماند؛ زیرا ندیدن کمالات در دیگران و چشم بستن بر کمالات عالی، ندیدن خدا است و ندیدن خدا عین هلاکت و عذاب است که

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَّا تَرَآكَ...^{۲۱}

پس از داوری درباره درستی و نادرستی عشق مجازی، پرسش مهم آن است که اگر عشق مجازی را در جانب دوست داشتن کمال، مثبت ارزیابی کرده و نقص آن را در حصر نگاه عاشق دانسته و آن گاه عاشق را به شکستن حصر سفارش کنیم، آیا برای رسیدن به عشق الاهی، عشق مجازی را شایسته توصیه خواهیم دانست؟ در اینجا نیز گروهی بر این باورند که برای رسیدن به عشق حقیقی باید نخست در حصر عشق مجازی درآمد و آن گاه در صدد عبور از آن به سوی عشق حقیقی برآمد. آنها معتقدند که آدمی پیش از عاشق شدن، در حصر خودبینی و خودخواهی است و فقط با عاشق شدن از اسارت خویش رها و آماده عشق الاهی می‌شود؛ پس عاشق شدن گذرگاهی بر سر راه انسان در مسیر حرکت به سوی خدا است. از دید این گروه، آدمی با عاشق شدن، یک سونگری را تجربه می‌کند و آماده نگاه توحیدی می‌شود. عبدالصمد همدانی در توجیه عشق مجازی می‌گوید: ممکن است حکمت ایجاد عشق مجازی - آن گاه که آلوده به فسق و گناه نباشد - این باشد که دل‌ها از هموم مختلف پاک و همه تبدیل به هم واحد گردد، تا آنجا که حال عاشق ارتقا یابد و به مرتبه‌ای برسد که بعد از آن غایتی نیست و هیچ‌گونه وابستگی در آنجا وجود ندارد و به محبت آن کسی که آغاز و پایانی برای او متصور نیست منتهی شود. بنابراین چنین عشقی، مجاز و گذرگاه به سوی حقیقت محبت است.^{۲۲}

طبیعی است که عاشق، همی جز هم معشوق ندارد؛ از این رو کثرت او در معشوق وحدت می‌یابد و این تجربه‌ای در وحدت خواسته است. گویی تعلقات و خواسته‌های دل عاشق از پراکندگی درآمده و در معشوق خلاصه می‌شود؛ چنان‌که ابن‌سینا می‌گوید:

این عشق در آغاز راه، سالک را کمک می‌کند تا با اشتیاق بیشتر به سوی معشوق حقیقی پیش تازد. این عشق عقیف می‌تواند شور و جذبه و رقت خاصی در دل سالک پدید آورد و او را از تعلقات دیگر دنیوی جدا سازد و تنها تعلق او عشقش باشد.

به نظر نگارنده برای رهایی از خودخواهی و حرکت به سوی عشق الاهی راهی غیر از عاشق شدن نیز وجود دارد که آن را به تبع نام «حرکت حبی»، «تربیت حبی» می‌نامیم. ما بر

این باوریم که با آنکه نوع مواجهه با عاشقان به عشق مجازی، متهم کردن ایشان در محبتشان نیست بلکه باید حصر بینش آنها را چاره کرد، ولی برای دیگر آحاد مردم که به عشق مبتلا نشده‌اند، نباید این راه را توصیه کرد. اگر آدمی پیش از ابتلا به عشق مجازی تحت تربیت حبی قرار گیرد، نه فقط از حصر خود می‌رهد که در حصر هیچ کس نیز گرفتار نمی‌شود. او باید از آغاز به دیدن محاسن دیگران تشویق شود تا با ممارست بر این مهم، چشم دلش بر خوبی‌ها باز شود، خوبی را به آسانی ببیند و از آن به آسانی نگذرد. چشم او چنان باید گشاده شود که از دیدن هیچ کمالی باز نماند. گویند عیسی (ع) را با حواریون بر لاشه بی‌جان سگی گذر افتاد. بوی تعفن و منظره آزاردهنده لاشه، حواریون را متواری ساخت؛ ولی با کمال تعجب دیدند که حضرت (ع) ایستاده و خیره خیره می‌نگرد. به نزدیک آمدند و پرسیدند ای آموزگار خوبی‌ها! به چه می‌نگری؟! عیسی (ع) فرمود: عجب دندان‌های سفیدی دارد. عیسی (ع) با این رفتار به آنها فهماند که کمال را باید دید، اگرچه در میان هزاران کاستی باشد، زیبایی را باید دید، اگرچه در بین زشتی‌های بی‌شمار باشد.

۱۰۳

اگر آدمی از اوان کودکی به دیدن خوبی‌های دیگران ترغیب شود و از ستایش خوبی‌ها بازداشته نشود، هرگز به درون خویش نخواهد خزید و خیره کمالات خویش نخواهد شد. مادر و پدر باید فرزندانشان را به دیدن زحمات، خدمات و کمالات یکدیگر و سایرین ترغیب کنند. نخطئه همیشگی یکدیگر و دیگران در برابر دیدگان فرزند، خوبی‌ها و کمالات آنها را از یاد فرزند خواهد بود و این نتیجه‌ای جز سوق دادن فرزند به درون خود و حصر شدن در خود ندارد. با ترغیب انسان به دیدن خوبی‌های دیگران، چشم او چنان بر دیدن کمالات گشوده و محبتش به خلاق چنان فراگیر می‌شود که هرگز مبهوت فردی خاص نشده و در حصر او گرفتار نمی‌شود. قلبی که با محبت خلق خدا درآمخته است، به اسارت کسی در نخواهد آمد؛ زیرا چنین قلبی آن قدر وسعت دارد که برای همه آفریدگان در آن مأوایی یافت می‌شود.

نتیجه

۱. عشق قابل تحلیل به دو جزء «محبت» و «انحصار» است.
۲. آدمی به چیزی جز کمال عشق نمی‌ورزد.
۳. عشق مجازی از آن جهت که محبت به کمال است، خالی از اشکال است و آنچه آن را مشکل می‌کند، حصر نگاه عاشق در معشوق است.
۴. حصر بینش در عشق مجازی بر پندار انحصار کمال در معشوق استوار است.

۵. شیوه مواجهه با عشق مجازی، مقابله با جزء محبت آن نیست؛ بلکه باید حصر آن را شکست.
۶. حصر عشق به دو نوع حصر طولی و حصر عرضی قابل تقسیم است.
۷. برای شکستن حصر باید عشاق را به دیدن کمالات دیگران و کمالات عالی سوق داد.
۸. با شکسته شدن حصر عشق مجازی، محبت عاشق توسعه یافته و به حب خدا نزدیک می‌شود.
۹. برای رسیدن به عشق الاهی، گذر کردن از عشق مجازی تجویز نمی‌شود.
۱۰. با تربیت حبی می‌توان انسانی را که به عشق مجازی مبتلا نشده است، بدون عاشق شدن به عشق الاهی سوق داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. غزالی می‌گوید: ان الجمال ینقسم الی جمال الصوره الظاهره المدرکه بعین الازس و الی جمال الصوره الباطنه المدرکه بعین القلب و نور البصره، و الاول یدرکه الصبیان و البهائم، و الثانی یختص بدرکه ارباب القلوب و لا یشارکهم فیه من لا یعلم الا ظاهرا من الحیاه الدنیا
- زیبایی به زیبایی صورت ظاهر - که با چشم سر درک می‌شود - و زیبایی صورت باطن - که با چشم دل و نور بصیرت درک می‌شود - تقسیم می‌شود. اولی را کودکان و حیوانات درک می‌کنند؛ ولی دومی را فقط صاحب‌دلان درک می‌کنند و کسانی که فقط ظاهر دنیا را می‌بینند، نمی‌فهمند. «احیاء علوم الدین»، ج ۴، ص ۲۶۵، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۳ ق.
۲. ابن ترکه در شرح این جمله از ابن عربی که: «ان الکمال محبوب لذاته» می‌گوید: سایر اموری که دوست داشته می‌شود، به سبب اشتمالشان بر کمال است؛ مانند نیکویی که کمال نسبت اعتدالی است، همان‌که سایه وحدت است و همچنین هر چه دل به آن مایل است. از امور لذت‌بخش جسمانی، که آن، کمال قوه درک کننده آن لذت است. (و سایر ما ینسب الیه المحبه فلاشتماله علی الکمال؛ کالحسن - مثلا - فانه کمال النسبه الاعتدالیه الی هی ظل الوحده، و کذلک کل ما یمیل الیه القلب من المستلذات الجسمانیه فانه کمال تلک القوه المدرکه لتلک اللذه. «شرح فصوص الحکم»، ج ۲، ص ۸۸۴، انتشارات بیدار.
۳. امام خمینی (ره) می‌گوید: به فطرت، انسان عاشق کمال مطلق است و در کمال‌های ناقص، آنچه می‌خواهد، کمال آن است. نقص که فطرت از آن منزجر است و حجاب‌های ظلمانی و نورانی است که انسان را به اشتباه می‌اندازد. «ره عشق» (نامه عرفانی)، ص ۲۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴. ابن سینا می‌گوید: کل جمال و ملائم و خیر مدرک فهو معشوق و محبوب و مبدأ ذلک ادراکه اما الحسی و اما الخیالی و اما الوهمی و اما الظنی و اما العقلی و کلمات کان الادراک اشد اکتناها و اشد تحققا و المدرک اجمل و اشرف ذاتا فاحجاب القوه المدرکه ایاها و التذادها به اکثر. هر زیبایی و سازگاری و خوبی که درک شود، عشق

داشتن خدا را انکار کرده و می‌گویند: دوست داشتن خدا معنایی جز مواظبت بر طاعت خدا ندارد و حقیقت محبت، فقط درباره همجنس و همانند ممکن است. «احیاء علوم الدین»، ج ۴، ص ۲۵۷.

۱۷. عراقی: «کلیات»، ص ۳۸۴. امام خمینی (ره) نیز می‌گوید: همه جان‌ها و دل‌ها به سوی اویند و جز او نجویند و نخواهند جست و ثناخوان اویند و ثنای دیگری نتوانند کرد. ثنای هر چیز ثنای او است؛ اگرچه ثناگو تا در حجاب است، گمان کند ثنای دیگری می‌گوید، در تحلیل عقلی که خود حجابی است، نیز چنین باشد. «ره عشق» (نامه عرفانی)، ص ۲۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۱۸. ابن عربی می‌گوید: ان الحركة ابدأ انما هی حبیبه ... فکانت حركة العالم حبیبه للکمال. حرکت، همیشه حبی است ... پس حرکت جهان، دوست داشتن برای کمال است. «فصوص الحکم» (فص موسوی)، صص ۲۰۳ و ۲۰۴، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۹. سعدی.

۲۰. قیصری می‌گوید: سعادتمند حقیقت را می‌بیند و آن کس که حقایق را نمی‌بیند از آسایش عظیم و پاداش نیکو دور است؛ پس اهل شقاوت است و شقاوتش به نادانی و عدم معرفتش است. «شرح فصوص الحکم» (فص اسماعیلیه)، ص ۶۴۳.

۲۱. «بحارالانوار»، ج ۶۴، ص ۱۴۳.

۲۲. «بحرالمعارف»، ج ۱، ص ۳۴۰، تهران، انتشارات حکمت.